

الصراط المستقيم

صراط مستقيم (راه راست)

قال تعالى: (وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحاً مِنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُوراً نَهْدِي بِهِ مَنْ نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ * صِرَاطِ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ) [53].

حق تعالی می فرماید: (و اینچنین روحی از امر خودمان را به تو وحی کردیم در حالی که تو نمی دانستی کتاب چیست و ایمان کدام است؛ ولی ما آن را نوری ساختیم تا هر یک از بندگانمان را که بخواهیم با آن هدایت کنیم و قطعاً تو به راه راست راه می نمایی * راه آن خدایی که از آن او است هر آنچه در آسمانها و زمین است. آگاه باشید که همه ی کارها به خدا بازمی گردد) [54].

هو الحق أو الطريق الذي يرید الله سبحانه من عباده سلوكه، أو هو الطريق الموصل إلى الحي القيوم سبحانه، وبعبارة أخرى هو الاعتقادات والأحكام الشرعية الصحيحة الصادرة منه سبحانه والواصله لعبادة بواسطة أنبيائه ورسله و أوصيائهم، ولا بد للعاقل من البحث عن الحق ليدفع عن نفسه العذاب وليتخذ إلى ربه المآب، سالکاً صراطه المستقيم، فالرضا بهذه الحياة المادية والاستغراق فيها أشد من الممات، بل هو شبه العدم، بل هو جهنم، قال تعالى: (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) [55]، كما أن معرفة الحق والسير به وعليه وإليه هو الحياة الحقيقية؛ لأن في نهايته الوصول إلى عالم العقل والعودة إلى الحي الذي لا يموت، وهذه غاية فوق الجنة، قال تعالى: (وَعَدَ اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتٍ عَدْنٍ وَرِضْوَانٍ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) [56].

منظور، حق یا همان راهی است که خداوند سبحان از بندگانش خواسته تا آن را بپیمایند؛ یا همان راهی که بنده را به آن زنده ی پا بر جای سبحان (حی القيوم) می رساند؛ و یا به عبارت دیگر، مراد از صراط مستقیم همان اعتقادات و

احکام شرعی صحیح است که از حضرت حق صادر گردیده و به وسیله‌ی انبیا، فرستادگان و اوصیای آنها (علیهم السلام) به بندگان رسیده است. عاقل چاره‌ای ندارد جز اینکه در جست‌وجوی حق باشد تا عذاب را از خود دور کند و بازگشتی به پروردگار خویش بیابد در حالی که در راه مستقیم او گام برمی‌دارد. خورسند بودن به این زندگانی مادی و غوطه‌ور شدن در آن از مرگ بدتر است؛ حتی همسانِ نابودی است؛ و چه بسا خود جهنم باشد. حق تعالی می‌فرماید: (از تو به شتاب عذاب می‌طلبند، حال آنکه جهنم به راستی بر کافران احاطه دارد) [57]. به همان صورت که شناختن حق و پیمودن راه با آن، بر آن و به سوی آن، همان زندگانی حقیقی است؛ چرا که فرجامش رسیدن به عالم عقل و بازگشت به سوی آن زنده‌ای است که هرگز نمی‌میرد؛ و این، غایتی است برتر از بهشت. حق تعالی می‌فرماید: (خداوند به مردان مؤمن و زنان مؤمن بهشت‌هایی را وعده داده است که از زیر آن نهرها جاری است، و در آن جاودانه خواهند بود و نیز خانه‌هایی نیکو در بهشت‌های جاوید، ولی خوشنودی خدا از آن برتر است؛ که این است همان کامیابی بزرگ) [58].

قال تعالی: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) [59]، فالعاقل لا يضيع حظه من السير على هذا الطريق، فإن وصل فبرحمة الله، وإلا فهو يتقلب في الجنان بفضل الله وبركة إجابة دعاء الحي الذي لا يموت: (أقبل) [60].

حق تعالی می‌فرماید: «(پس هیچ کس آنچه را که از روشنی بخش دیدگان به پاداش آنچه انجام می‌دادند برای‌شان پنهان شده است را نمی‌داند)» [61]. بنابراین عاقل، کسی است که بهره‌ی خویش را از پیمودن این راه ضایع نسازد؛ اگر به سرمنزل رسید که به رحمت الهی نایل شده و گرنه به فضل الهی و به برکت

پاسخ به ندای «پیش آی» [62] زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد، در بهشت‌ها بازگشت خواهد داشت.

قال تعالی: (هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ ثُمَّ لِتَكُونُوا شُيُوخًا وَمِنْكُمْ مَنْ يُوْتَفَىٰ مِنْ قَبْلِ وَلِتَبْلُغُوا أَجْلاً مُّسَمًّى وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ) [63]، أي إنّ الله خلقكم رجاء أن تصلوا إلى عالم العقل كما وصل الأنبياء والأئمة، بل إنّ المطلوب الوصول إلى أعلى درجة في هذا العالم، وهي درجة المس بعالم اللاهوت أو درجة ألقاب قوسین أو أدنی. وصاحب هذا المقام المحمود من خُلق لأجله الوجود (محمد وعلی نفسه). ومع أني اخترت الاختصار والإشارة، ولكن لا بأس من التوضیح قليلاً لعل الله يرزقني دعاء من یقرأ هذه الكلمات.

حق تعالی می‌فرماید: (او همان کسی است که شما را از خاکی، سپس از نطفه‌ای، سپس از لخته‌ی خونی بیافرید. آنگاه شما را که کودکی بودید بیرون می‌آورد تا به کمال قوّت خود برسید و سپس تا سالمندانی شوید. برخی از شما پیش از این بمیرید؛ تا همه‌تان به زمان تعیین شده برسید؛ و شاید به عقل درآید) [64]؛ یعنی خداوند شما را به امید آنکه به عالم عقل برسید به همان صورت که انبیا و ائمه رسیدند. آفریده است و حتی آنچه مطلوب است، رسیدن به بالاترین درجه‌ی این عالم می‌باشد؛ یعنی مقام و مرتبه‌ی تماس با عالم لاهوت یا همان مقام (به مقدار دو کمان یا نزدیک‌تر). صاحب این مقام محمود و پسندیده همان کسی است عالم وجود به خاطر او خلق شد؛ یعنی حضرت محمد (ص) و نفس و جان آن حضرت یعنی علی (ع). هر چند رویه‌ام در این کتاب خلاصه‌گویی و تنها اشاره کردن می‌باشد، اما اشکالی ندارد که قدری این مطالب را توضیح دهم شاید خداوند دعای خیر خواننده‌ی این عبارت‌ها را روزی ام‌گرداند!

اعلموا أيها الأحبة من المؤمنين والمؤمنات إن المخلوق الأول هو العقل، وهو العالم الأول الروحاني وهو عالم كلي، الموجودات فيه مستغرقة بعضها في بعض ولا تنافي بينها. وأهله على درجات أعلاها المس بعالم اللاهوت سبحانه، وهي درجة خاصة بمحمد وعلي (ع).

عزیزانم! برادران و خواهران مؤمن! آفریده‌ی نخستین، عقل می‌باشد، که همان اولین عالم روحانی و همان عالم کلی است که موجودات در آن برخی در برخی دیگر تنیده شده‌اند بی آنکه هیچ تضاد و منافاتی بین آنها وجود داشته باشد. ساکنان آن عالم درجات و مراتب مختلفی دارند که بالاترین آن تماس با عالم لاهوت سبحان که درجه و مقامی مختص محمد و علی (علیهما السلام) است، می‌باشد.

فمحمد (دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) [65] و علی (ع) نفسه، قال تعالی: (وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ) [66]، و علی ممسوس بذات الله كما ورد عنه [67]، ودونهما درجات، فهما (عليهما السلام) محيطان ويعلمان بكل من دونهما، ومن دونهما يعلم منهما بقدر درجته ولا يعرفهما أحد. بتمام معرفتهما غير خالقهما، كما لا يعرف الله سبحانه أحد غيرهما بتمام معرفته الممكنة للإنسان.

بنابراین محمد (ص) در مقام (سپس نزدیک شد و بسیار نزدیک شد * تا به قدر دو کمان، یا نزدیک‌تر) [68] است و علی (ع) نفس و جان محمد می‌باشد. حق تعالی می‌فرماید: «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» [69] (از ما و از خودتان) و همان طور که از رسول خدا (ص) روایت شده، علی (ع) سرگشته و مجنون به ذات خداوند می‌باشد [70]. فروتر از این مقام و درجات، درجاتی وجود دارد که این دو (علیهما السلام) بر همه‌ی آنها احاطه و علم دارند و آنها که در مراتب پایین‌تر از آن دو می‌باشند به اندازه‌ی مرتبه و درجه‌ی خویش از آن دو شناخت و معرفت دارند و کسی غیر از خالقشان به آن دو بزرگوار شناخت و معرفت تمام و

کمال ندارد؛ همان طور که کسی غیر از آن دو به تمامی شناخت و معرفت خداوند سبحان که برای نوع انسان امکان پذیر می باشد، دست نیافته است.

ورد عن صاحب المقام المحمود ما معناه: (يا علي ما عرف الله إلا أنا وأنت، وما عرفني إلا الله وأنت، وما عرفك إلا الله وأنا) ([71]).
از صاحب مقام محمود و پسندیده (ص) چنین معنایی روایت شده است:
«ای علی! کسی خدا را شناخت جز من و تو، و مرا کسی شناخت جز خدا و تو، و تو را کسی شناخت جز خدا و من» [72].

أمّا العالم الثاني فهو عالم الملكوت، وهو عالم مثالي صوري، وهو عالم الأنفس شبيه بما يراه النائم. وذلك أن النائم غفل عن وجوده المادي فالتفت إلى وجوده الملكوتي، ولك أن تقول المثالي أو النفسي.
اما عالم دوم، عالم ملکوت است؛ عالمی است مثالی و صوری؛ عالم نفس ها؛ چیزی شبیه آنچه در خواب می بینیم. چرا که در هنگام خواب ما از وجود مادی مان غافل و به وجود ملکوتی مان توجه می کنیم؛ یا همان وجود مثالی یا نفسانی.

أمّا العالم الثالث فهو العالم المادي، وهو عالم شبيه بالعدم ليس له حظ من الوجود إلا قابليته للوجود، وهو آخر درجات التنزل. فإذا أفيضت الصورة على المادة تكوّن الجسم، وهو أول درجات الصعود أو العودة، ثم إن الأجسام تنقسم بحسب درجاتها الوجودية إلى جماد ونبات وحيوان وإنسان، والإنسان إما يرتقي ويعود إلى مبدئه سبحانه، فيسبح في عالم العقل والقرب من الحي الذي لا يموت، وإما يزرى بنفسه ويدبر عن ربه، فلا يرى إلا المادة التي لا تكاد تدرك أو يحصل العلم بها إلا عند إفاضة الصورة المثالية عليها، وهكذا يصبح كالأنعام بل أضل سبيلاً؛ لأنه خُلِق ليُقبل فأدبر، وخُلِق ليعقل فأبى. إلا الجهل، وخُلِق ليحيا فأبى. إلا الموت.

عالم سوم، عالم مادی است؛ عالمی شبیه به عَدَم و نیستی و هیچ بهره‌ای از وجود ندارد مگر قابلیت برای وجود داشتن، و این آخرین درجه‌ی تنزّل می‌باشد. هنگامی که صورت بر ماده افاضه می‌شود، جسم تکوین می‌یابد و این اولین درجه از درجات صعود یا بازگشت می‌باشد. اجسام بر حسب درجات وجودی‌شان به جماد، نبات، حیوان و انسان تقسیم می‌شوند. انسان یا ارتقا می‌یابد و به سوی مبدأ سبحان خویش بازمی‌گردد؛ که در این صورت، در عالم عقل و نزدیک به زنده‌ای که مرگی ندارد (حیّ لا یموت) شناور می‌گردد، و یا از ارزش خویش می‌کاهد و به پروردگار خود پشت می‌کند؛ که در این صورت، جز ماده‌ای که تقریباً هیچ درکی ندارد و علمی به واسطه‌اش فرا گرفته نمی‌شود مگر هنگامی که صورت مثالی بر آن افاضه گردد، چیزی نمی‌بیند؛ و به این ترتیب همچون چهارپایان می‌شود؛ و حتی گمراه‌تر! چرا که او آفریده شده است تا پیش آید، اما پشت کرد، و او آفریده شد تا به تعقل درآید اما نپذیرفت و جهل را برگزید، و او خلق شد تا زندگی کند اما چیزی جز مرگ و نیستی را برگزید.

قال أبو عبد الله (ع): (إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَ الْعَقْلَ وَهُوَ أَوَّلُ خَلْقٍ مِنَ الرُّوحَانِيِّينَ عَنِ يَمِينِ الْعَرْشِ مِنْ نُورِهِ، فَقَالَ أَدْبَرَ فَأَدْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ. فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقْتُكَ خَلْقًا عَظِيمًا وَكَرَمْتُكَ عَلَى جَمِيعِ خَلْقِي، قَالَ: ثُمَّ خَلَقَ الْجَهْلَ مِنَ الْبَحْرِ الْأَجَاجِ ظُلْمَانِيًّا، فَقَالَ لَهُ أَدْبَرَ فَأَدْبَرَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَلَمْ يَقْبَلْ، فَقَالَ لَهُ اسْتَكْبَرْتَ فَلَعَنَهُ ...) ([73]).

ابو عبد الله (ع) می‌فرماید: «خداوند عزّوجلّ عقل را آفرید، و او اولین مخلوق از روحانیون از سمت راست عرش از نورش بود. به او فرمود: برو؛ و او پشت کرد. سپس فرمود: پیش آی؛ پس او پیش آمد. خداوند تبارک و تعالی فرمود: تو را بر خُلقی عظیم آفریدم و بر تمامی مخلوقاتم برتری دادم. می‌فرماید: سپس جهل را از دریای شور تشنگی پدید آورد و به او فرمود: برو؛

پس او پشت کرد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش نیامد. پس به او فرمود: تکبر کردی؛ و لعنتش نمود....» [74].

أما العقل كل العقل فهو محمد ووصيه علي (ع)؛ لأنه نفسه كما في الآية وأنفسنا وأنفسكم [75]. وأما الجهل كل الجهل فهو الثاني، وهو مبدأ التكبر، وهو الذي أضل إبليس وأرداه في الهاوية. قال إبليس (لعنه الله): (رَبِّ بِمَا أُغْوَيْتَنِي) [76]، أي بالذي أغويتني به، أو بالنكرة التي تسببت باغوائني. وهو في الآية النكرة الموصوفة؛ لأنه ظلماني. لا هوية له، و (ما) التي تستعمل لـ (غير العاقل)؛ لأنه لا عقل له.

اما عقل و تمامی عقل، حضرت محمد (ص) می باشد و وصی او علی (ع)؛ چرا که او نفس آن حضرت (ص) می باشد، همان طور که در آیهی «أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ» [77] آمده است. اما جهل و تمامی جهل، همان دومی می باشد؛ او مبدأ تکبر است و او همان کسی است که ابلیس را گمراه نمود و او را در «هاویه» (عمق دوزخ) تباہ نمود. ابلیس لعنت الله می گوید: (ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی) [78]؛ یعنی با آن کس که مرا با او گمراه نمودی؛ یا با همان «نگره ای» (انکاری) که سبب گمراهی من شد، و او در این آیه به صورت «انکار» توصیف شده است؛ چرا که ظلمتی است که هیچ هویتی ندارد و «ما» که در این آیه استفاده شده برای «غیرعاقل» به کار می رود؛ چرا که او هیچ بهره ای از عقل ندارد.

وهكذا فمن بني آدم (ع) من ارتقى بالعبادة والكمالات الأخلاقية، حتى وصل إلى القاب قوسين أو أدنى، فهو معلم الروحانيين والملائكة المقربين، وهو الإنسان الكامل أي محمد، كما أن آدم (ع) علم الملائكة ما لم يكونوا يعلمون، قال أمير المؤمنين: (خلق الإنسان ذا نفس ناطقة، إن زكاها بالعلم والعمل فقد شابها جواهر أوائل عللها، وإذا اعتدل مزاجها وفارقت الأضداد فقد شارك السبع الشداد) [79].

به این ترتیب، از بنی آدم، کسی هست که با عبادت و کمالات اخلاقی ارتقا می‌یابد تا آنجا که به مقام «قاب قوسین او ادنی» (فاصله‌ی دو کمان یا نزدیک‌تر) برسد؛ او معلم روحانیون و ملائکه‌ی مقرب می‌گردد، و او همان انسان کامل یا حضرت حضرت محمد (ص) می‌باشد؛ همان طور که آدم (ع) به ملائکه آموخت آنچه را که نمی‌دانستند. امیر المؤمنین می‌فرماید: (خداوند انسان را دارای نفس ناطقه آفرید؛ اگر آدمی آن را با علم و عمل تزکیه نماید و پیروراند، با گوهرهای اولیه‌ی علت‌های همسان می‌گردد، و هرگاه ترکیبش معتدل و از اضداد جدا گردد، او با آن، هفت آسمان قوی و محکم را شریک می‌شود) [80].

ومن بني آدم من أوردى نفسه في الهاوية، فهو يسبح في بحر أجاج ظلمات بعضها فوق بعض، إذا أخرج يده لم يكذب يراها، حتى أمسى ظلمانياً لا نور فيه، وجهلاً لا عقل معه، واضطراباً لا استقرار له، وخوفاً لا طمأنينة فيه، ولا سكينه تنزل عليه. فلا يطمع في رحمة الله ويأنس من روح الله مع أن إبليس (لعنه الله)، إذا قامت القيامة يطمع في رحمة الله كما ورد في الحديث، قال تعالى: (وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَآتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقْبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ إِنِّي أَرَىٰ مَا لَا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ) [81].

و از بنی آدم، کسی نیز هست که خود را در «هاویه» (اعماق دوزخ) تباہ می‌کند؛ او در دریای تلخ تاریکی‌هایی که برخی بر برخی دیگر قرار دارند، غوطه‌ور می‌گردد، طوری که اگر دست خود را برآورد آن را نتواند ببیند تا آنجا که وجودی ظلمانی و تاریک که هیچ نوری در آن راه ندارد می‌گردد، جهلی که هیچ عقلی همراهی‌اش نمی‌کند، آشوبی که هیچ ثبات و استقراری ندارد، ترسی که در آن آرامش و طمأنینه‌ای نیست و هیچ وقار و متانی بر آن فرود نمی‌آید. چنین شخصی به رحمت خدا طمع و امیدی ندارد و از روح خداوندی ناامید

است؛ با اینکه ابلیس لعنت الله همان طور که در حدیث آمده- هنگام برپایی قیامت در رحمت خداوند طمع می کند. حق تعالی می فرماید: (شیطان کردارشان را در نظرشان بیاراست و گفت: امروز از مردم، کسی بر شما چیره نمی گردد و من پناه شما هستم؛ ولی چون دو گروه رو به رو شدند او به عقب بازگشت و گفت: من از شما بیزارم. من چیزهایی می بینم که شما نمی بینید. من از خداوند می ترسم که خداوند به سختی عقوبت می کند) [82].

وهؤلاء يوحون لشیاطین الجن زخرف القول بأنفسهم الخبیثة المستکبرة. فشیاطین الجن من شیاطین الأنس تأخذ ومنهم تتعلم، قال تعالی: (شیاطین الأنس وَالْجِنَّ یُوحِی بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرَفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرُّهُمْ وَمَا یَفْتَرُونَ) [83].

اینها با نفس های خبیث متکبرشان سخنان فریبنده و دروغ آمیز خود را به شیاطین جن القا می کنند؛ شیطان های جن از شیطان های انسان برمی گیرند و از آنها تعلیم می بینند. حق تعالی می فرماید: (شیاطین انس و جن، برخی بر برخی دیگر برای فریب، سخنان فریبنده و دروغ آمیز القا می کنند. اگر پروردگارت می خواست، چنین نمی کردند. پس آنها را با آنچه دروغ و افترا می بافند به حال خود واگذار) [84].

وقال الحروري :

وکنت فتی من جند ابلیس فارتقی * بی الأمر حتی صار ابلیس من جندي
فلو مات قبلي كنت أحسن بعده * طرائق فسق لیس یحسنها بعدي [85].

حروری چنین می سراید:

یکی از سپاهیان ابلیس بودم که کارم * بالا گرفت تا آنجا که ابلیس از
لشکر یانم شد

اگر او پیش از من می‌مرد پس از او به بهترین وجه * راه‌های سرکشی را که برتر از آن پس از من نباشد، می‌پیمودم

وبقی شيء ... ولسائل أن يسأل، فالذي عند الكفرة أليس بعقل فهم يخترعون به الطائرة وأجهزة الاتصال المتطورة؟! والجواب: سئل أبو عبد الله (ع) عن الذي كان عند معاوية فقال (ع): (تلك النكراء تلك الشيطنة، وهي شبيهة بالعقل وليست بالعقل) [86]. فكل إنسان له نصيب في عالم الملكوت، ونصيبه نفسه وهي صورة مثالية وظل للعقل، وهذا الظل هو قوة الإدراك أو الناطقة المغروسة في الجنان. والحيوان الصامت يشاركنا فيها ولكن مرآة الإنسان أصفى، فإشراق العقل على نفسه أبهى وأوضح، فحظه من هذا الظل أكبر. ومن تتبع عالم الحيوان سيعلم أنه لبعض الحيوانات القدرة على اختراع بعض الآلات، كما ورد عن بعض علماء الأحياء. وكمثال القنادس تنصب السدود لترفع منسوب الماء، فليس للإنسان فضل على الحيوان إلا أن ينظر في هذا الظل ليرى الحقيقة والعقل، ويسير نحوها للتكامل بالعبادة والشكر والأخلاق الحميدة، وإلا فإن اكتفى بهذا الظل فهو كالأنعام، أي كالحيوان الصامت، وإن أزرى بنفسه بالأخلاق الذميمة فهو أضل سبيلاً [87].

مطلبی که باقی می‌ماند.... اینکه کسی بپرسد: آن کس که کافر است اگر بهره‌ای از عقل ندارد، چگونه می‌تواند تکنولوژی‌هایی نظیر هواپیما و تجهیزات ارتباطی پیشرفته را اختراع نماید؟! پاسخ: از ابو عبد الله امام صادق (ع) از آنچه معاویه انجام داد پرسیده شد. ایشان (ع) فرمود: «این نیرنگ و شیطنت بود که به عقل شباهت دارد، اما عقل محسوب نمی‌گردد» [88]. هر انسانی نصیب و بهره‌ای از عالم ملکوت دارد؛ نصیب و بهره‌اش نفس او است که صورتی مثالی و سایه‌ای برای عقل می‌باشد. این سایه، همان قوه‌ی ادراک یا همان ناطقه‌ای است که در بهشت‌ها کاشته شده است. حیوانات صامت نیز در این صفت با انسان شریک هستند اما آینه‌ی انسان صاف‌تر و صیقلی‌تر است. «اشراق» (نورافشانی) عقل بر نفس انسان روشن‌تر و واضح‌تر، و بهره‌ی او از این سایه بیش‌تر می‌باشد. اگر کسی دنیای حیوانات را مورد مطالعه قرار دهد

خواهد دانست که برخی حیوانات قدرت اختراع برخی آلات و ادوات را دارند؛ چنانکه برخی دانشمندان جانورشناس چنین نظری را ابراز داشته‌اند؛ به عنوان مثال سگ‌های آبی سدهایی برای بالا آوردن آب می‌سازند. بنابراین انسان بر حیوان برتری ندارد مگر آنکه در این سایه بنگرد و حقیقت و عقل را در آن مشاهده، و با عبادت و شکرگزاری و اخلاق پسندیده، برای کامل تر شدن به سوی آن حرکت کند؛ اما اگر به همین سایه اکتفا کند حیوانی بیش نخواهد بود؛ یعنی چون حیوانی صامت خواهد بود، و اگر با اخلاق نکوهیده نفسش را به قهقرا سوق دهد، به پست‌ترین و گمراه‌ترین راه‌ها کشیده شده است [89].

والحمد لله وحده، وما أوتينا من العلم إلا قليلاً، ربي أدخلني والمؤمنين
والمؤمنات في رحمتك أنت ولي في الدنيا والآخرة فنعم المولى ونعم النصير.
ستایش تنها از آن خداوند یگانه است، و از علم جز اندکی به ما داده نشده
است. پروردگارا! مرا و مردان و زنان مؤمن را در رحمت خویش داخل فرما، که
در دنیا و آخرت تو سرپرستی؛ و چه نیکو سرپرست و چه نیکو یاری‌گری
هستی!

[51] - نهج البلاغة: الخطبة القاصعة، نهج البلاغة بشرح محمد عبده: ج 2 ص 183، بحار الأنوار: ج 14 ص 466.

[52] - نهج البلاغة: خطبه قاصعه - نهج البلاغة با شرح محمد عبده: ج 2 ص 183 ؛ بحار الانوار: ج 14 ص 466.

[53] - الشوری: 52 - 53.

[54] - شوری: 52 و 53.

[55] - العنكبوت: 54.

[56] - التوبة: 73.

[57] - عنكبوت: 54.

[58] - توبه: 72.

[59] - السجدة: 17.

[60] - يشير (ع) بهذه الكلمة لما روي عن أهل البيت (ع)، فقد روى الشيخ الكليني بسنده: عن أبي جعفر (ع) قال: (لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له: أقبَل، فأقبَل، ثم قال له: أدبِر، فأدبِر. ثم قال: وعزتي وجلالي ما خلقت خلقاً هو أحب إلي منك ولا أكملتك إلا فيمن أحب، أما إني إياك أمر، وإياك أنهى وإياك أعاقب، وإياك أئيب) الكاف: ج 1 ص 10. فالسعيد هو الذي لبي نداء الله عزوجل وأقبل عندما أمره تعالى أن يقبل.

[61] - سجده: 17.

[62] - ایشان (ع) با این عبارت به حدیثی از اهل بیت [?] اشاره می‌فرمایند. شیخ کلینی با سند خود از ابو جعفر (ع) روایت می‌کند که فرمود: «هنگامی که خداوند عقل را آفرید، او را به سخن درآورد. سپس به او فرمود: پیش آی؛ و او پیش آمد. سپس به او فرمود: برو؛ پس او رفت. خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند، مخلوقی که در نظرم از تو محبوب‌تر باشد نیافریدم و تو را تنها به کسی می‌دهم که دوستش دارم. روی امر و نهی من تنها با تو است، و کیفر و پاداشم تنها به حساب تو است». کافی: ج 1 ص 10. بنابراین سعادتمند آن کسی است که به ندای خداوند عزوجل لیبیک گوید و هنگامی که حق تعالی به او فرمان دهد پیش آی، پیش بیاید.

[63] - غافر: 67.

[64] - غافر: 67.

[65] - النجم: 8 - 9.

[66] - آل عمران: 61.

[67] - مناقب ابن شهر آشوب: ج 3 ص 31، المعجم الأوسط للطبرانی: ج 9 ص 142، کنز العمال: ج 11 ص 621، بحار الانوار: ج 39 ص 313.

[68] - نجم: 8 و 9.

[69] - آل عمران: 61.

[70] - مناقب ابن شهر آشوب: ج 3 ص 31؛ معجم اوسط طبرانی: ج 9 ص 142؛ کنز العمال: ج 11 ص 621؛ بحار الانوار: ج 39 ص 313.

[71] - مختصر بصائر الدرجات: ص 125، موسوعة الإمام علي (ع) في الكتاب والسنة: ج 8 ص 185، مشارق أنوار اليقين: ص 172.

[72] - مختصر بصائر الدرجات: ص 125. موسوعه (دايرت المعارف) امام علي (ع) در كتاب و سنت: ج 8 ص 185؛ مشارق انوار يقين: ص 172.

[73] - الكافي: ج 1 ص 21، الخصال للصدوق: ص 589، تحف العقول: ص 401، بحار الأنوار: ج 75 ص 316.

[74] - كافي: ج 1 ص 21؛ خصال صدوق: ص 589؛ تحف العقول: ص 401؛ بحار الانوار: ج 57 ص 316.

[75] - يشير (ع) إلى قوله تعالى: (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) آل عمران: 61، ونفس رسول الله هو علي بن أبي طالب (ع)، والأبناء هما الحسن والحسين (عليهما السلام)، والنساء هي فاطمة (عليها السلام)، فراجع سبب نزول هذه الآية في تفسير مجمع البيان: ج 2 ص 309 وغيره.

[76] - قال تعالى: (قَالَ رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأُزَيِّنَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَلَا أُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ) الحجر: 39.

[77] - ایشان (ع) به این سخن حق تعالی «(از آن پس که به آگاهی رسیده‌ای، هر کس که درباره‌ی او با تو مجادله کند، بگو: بیاید تا حاضر آوریم، ما فرزندان خود را و شما فرزندان خود را، ما زنان خود را و شما زنان خود را، ما خویشان مان را و شما خویشان تان را، آنگاه دعا و تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغ‌گویان قرار دهیم)» (آل عمران: 61) اشاره می‌فرمایند و مصداق نفیس (خویش) رسول خدا (ص) علی بن ابی طالب (ع) می‌باشد و منظور از فرزندان حسن و حسین (علیهما السلام)، و زنان، حضرت فاطمه (س) می‌باشد. به شأن نزول این آیه در تفسیر مجمع البیان ج 2 ص 309 و سایر منابع مراجعه نمایید.

[78] - «گفت: ای پروردگار من، با آنچه مرا گمراه نمودی، در زمین برایشان بیارایم و همگان را گمراه کنم». حجر: 39.

[79] - مناقب آل ابی طالب: ج 1 ص 327، عیون الحکم و المواعظ: ص 304، بحار الأنوار: ج 40 ص 165، میزان الحکمة: ج 1 ص 223.

[80] - مناقب آل ابی طالب: ج 1 ص 327 ؛ عیون الحکم و مواعظ: ص 304 ؛ بحار الانوار: ج 40 ص 165 ؛ میزان الحکمت: ج 1 ص 223.

[81] - الأنفال: 48.

[82] - انفال: 48.

[83] - الأنعام: 112.

[84] - انعام: 112.

[85] - بحار الأنوار: ج 12 ص 330.

[86] - الکافی: ج 1 ص 11، معانی الأخبار: ص 240، الوسائل: ج 15 ص 206.

[87] - یشیر (ع) إلى قوله تعالى: (أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا) الفرقان: 44.

[88] - کافی: ج 1 ص 11 ؛ معانی الخبر: ص 240 ؛ وسایل: ج 15 ص 206.

[89] - ایشان (ع) به این سخن حق تعالی اشاره می‌فرمایند: «(با گمان کرده‌ای که بیشترشان می‌شنوند یا می‌فهمند؟ اینان چون چهارپایانی بیش نیستند، بلکه از چهارپایان هم گمراه‌ترند)» (فرقان: 44).